

کتاب وجه ناطق

از آثار
صبح ازل
(علیه بهاء الله)

جزء دوم

آنچه از آن مطابقت حاصل میگردد ثابت عدل است
 و از آن است لقا حقیق است که فرد بلفرا ان شجره با نیت
 چنانچه میفرماید از این جهت که این بین بد که نقطه البیان
 و این در نزد او بین بد او است که او هوید است پس خدا بر او خدای
 و بر او را میگرد و مانند با نفس او شوق جز آنکه آنرا انوار از
 بر او دگر آنرا که حقیقت ان نفس است و شوق با وجهی که از
 ازل از نزد او است ان گروه از صراط حقیق که حقیقت معروض
 میباشد چنانچه در زمان صراط علی حق را حق بود این
 که صراط و هدایت حق است که چنانچه خداوند در میان میفرماید
 جامع مانزل فرمایان و امر بر آنکه لهما حق عظیم پس هر
 اعراض نماید از این شجره از نیت هر که نقطه حقیقت است

در هیچ علم خود در حق نهم و در مقبول است و معروض نگردد هر چند در علم
 علم موقن بود و هویدا داشت که است که هر آنکه با نفس مال دوست بود
 شجره حقیقت را دوست داشت و هر آنکه از او معروض بود نقطه
 بیان را محبت نمود زیرا که با او باقی باقی است پس
 هر آنکه از او معروض است از نقطه حقیقت معروض بود و هر آنکه
 مقبول بود او بود نفس حق را دوست داشت و اقبال بس که
 ان شجره حق و مراد از بین بد نفس ازل است و این باشد است
 عظم که فرد بلفرا ان شجره با نیت است در بین بد او است چنانچه
 نزد او است که بین بد که نقطه البیان نکرده پس بعد از آن
 شناخته طرفین و عدل را یافته تا آنکه بر این صراط حکم بر این
 نباشند فمن تبع النور بالحق واجب النور

زین الله اولتک هم صاحب الرضوان دادنتک هم فرجه الله بحرون
 و هر آنکه بپروردگار خود از این راه بجهت و دوست داد و نوز این
 وجه را در این خدا از گروه ایشانند احباب بهشت و آنها
 در رحمت خداوند سیر نمایند بران بحقیقت که پرورد
 بشناختن و یافتن معلوم نشود طاعت نمودن از صدق
 و اخلاص لله و الله پس چون نفس بحقیقت و اخلاص پرورد
 این فرمود و مقصود حضرت را هر آنست که جمیع مجرب و صابر گردید بر آنکه
 در این پروردگار کفایت بیان است تصور است و انتظار کشید
 از برای ظهور و ظهور در دار آخرت پس هر آنکه پروردگار در این راه
 دوست داشت او را در دوستی بحقیقت همانا که وصل
 با نیامد و جب نقطه اولی گردید و عرفان و ایقان بحقیقت را
 در این

درک نمود و هر آنکه عرض کردید از این نزهت حقیقت از نقطه بیان آن
 چه هر آنکه این شجره را بنیت دادوست نداد نقطه بیان را دوست
 نخواهد داشت چنانچه تصور است که هر آنکه از او معرض است
 فقط اولی را دوست نگیرد چنانچه آنکه در این امر در مقامات
 از برای خود شتر از نقطه بیان عرض گشتند و چون در اول آن
 در پروردگار کرده ما س مطیع آنها نشویم لهذا نفس خود را بنیت
 بان شجره بنیاد که میدهند و چون جمع بر کرد و آوردند از نزهت حقیقت
 عرض شد و خود بر نفس خود که وجه اول است داده حکم و نفاق
 از برای او جبار میگردانند از این سبب از رحمت الله منع بود از آنکه
 از نفس امارت خود جدا شود و در انشای این علم از این خواهد سوخت
 پس آنکه در پروردگار بحقیقت نمود چون در هر نقطه اولی گشتند

ایشان را محراب بهشت که نفس آن شجره حقیقت است در باطن

امر و در ظاهر عالم رضوان لایزال است که در صفتش

از برای عباد حق رضوانی مقدر فرموده و جناتی قرار داده و آن کرده

در رحمت لایزال سیر نمودن و لایزال در آن نفس حقیقت

رضوان در نور بایات ظهور است الهی و نورش در احوال

و با اراده در احوال شسته مستوصف خواهد گردید ز قضا

و با یک اندوه الرزاق المبین لام فیها کل فیض و خلق

هذلاک و یفتح السلام اجاب رفته و اندک آنک است

الفضل عباده الحاشعین بیان بر این منقطع

الی السلام که در صفت این رضوان احدیتش نیز موجود است

از هر یکی و صفاتی که در ظاهر و باطن خداوند عالم جل و علا

است

فرمود در آن رضوان مهیا فرموده و با هر چه خواهد از برای ایشان

در هر رحمت و امرش خود را و اینکه خداوند بخت این عطا خواهد

بخشش در رحمت لایزال خود بدان خود را که فروتسانند بر آنکه

مراتب حسب از برای هر نفس بدرجات است و در هر مقام که

سایر شود درجات او بحدود قدر است و بجهت سزا سزا

که اگر نشود و بعضی است آن در اصل در رحمت آن در آن است و بر آن

ان در اطران در چون شخص مطیع و اصل بقایات لایزال کرده

با راضی خواهد بود از برای او در هر رحمت خود او حکمی در جات

در عرفان این رضوان حقیقتش هر وقت هر آنکه در اصل

بان کرده و او را عارف نشود همانا که در اصل کردید پس چون

مستوصل باین مقام است درک خواهد بود بخش خواهد بود

ادفعه و تشریفات خود را در رسیدن سمرقند که بان اصرار شده
بمنج خود حسانت فائز کردند زیرا که خداوند خلق را از جهت این طریق
معرفت و سیراطاعت افزوده که اجزای فضل و سعادتش در رحمت
سبقت با حق زیرا که رحمت او از افرینش حکمی است یا او جو
اوست که گفته اند فی الارض و فی الخشب ما یزید من مکان و مکان را
بسماز من علی ملک و الله تعالی عالمی شکر کن بر آنکه فرستادن عباد
هستند که منقطع الی الله است و ملا صدرا بان رضوان حقیقت کرده
وان کرده اول عبادت کند که تقرب از او مداراج و انفس و اج
باطرفه عروج الی الله است و عروج الی الله است که در دنیا بسبب کلم
که حشر خود را در عدل و حق نزدان شجره خود خضوع عین بیدر
او در خشم و عین حقیقت ظاهر نماید تا آنکه بان فرود آمدن کلمه خضوع و بیخود

رسیده

دریه لطافت قلوب من الهی و در وقت ان زمانه و تعجبات
مجد و دانست او را در اشکها بینند از تعالی الی جا خود عباد
و از تعالی عبادت کردن و از ان موافق لاجرم این شیخ عظیم
نیرالسلوات و الا ارض و هو العالم علی امه و از تقوی قدر
و اینکه خداوند رحمن و متحقق الوجود و حق نامیده هر حق دنیا
و از آن به هر نفس و جزا و هدیه حکمی و دائم و پایدار است بهمان
کلمه شود او را از چیز چه دانش او فرارفته است هر شیخ ابرار
میدانند چه در اسماها از زمین است و او را از اوقات نیز زمان
خود است و اینکه او زورمند است که توانا است زیرا که
قدرت و قهار است و علم و سخا است محض از بر او است
جولست او است طلوت کلمات و در کف بهیبت او است

مشارع باطن لاله الهی تعالیٰ میبصرون ^{فمن یحاج الیه یبذل الذل}

الذین یحاجون الیه هم ^{وهم الیه اصحابه} انفسهم فانهم کما فی ^{الاحسن}

پس هر که محتاج در محال با وجود ازل تا بر این روز و نقصان در روز

ظاهر از آن گروه نمانند که محتاج خود بخوابد در کار خود

و خدا نیز از برای خدا نماند و او شبیه صورت تمام اشیا ^{فهم اول}

دادند از برای او صور و تو فک خود را دایمان بفرمان زبان کاران

زیرا که در محتاج نمون با وجود خداوند ^{فانما} ظاهر باطن ^{اشک} است

پس هر آنکه محتاج طلب با او نماید ^{فاحاجه} خداوند او محتاج خود را در بیان

معرض گشت را از سیر عدل محض ^{شده} و در طریق غیر عدل

سلسله کردید پس ^{در} هر چه در ^{معرض} حاضری ^{یا} در ^{معرض} کردید

و از جمله معاینین نباشند زیرا که حاجت آنان است

تحقیق

تحقیق صور است ^{و ارجاع} به خود خداوند ^{لا اله الا الله}

و اهرافقان است پس در این ارجاع ^{حقیقت} بر ^{عوا}

شناخته ^{مخارج} با وجود ازل ^ز نماند ^{فما} صحیح ^{باز} در ^{معرض} نمود

عبث خود را ^{مغز} از ^{نیر} خداوند ^{چنین} وصیت ^{مغز} نماید

هکلی را ^{وان} الذین ^{یسبون} الکذب ^{الی} الذل ^{ان}

وینند و بصدور ^{الذین} امنوا ^{عن} سبیر ^{الله} اولئك

الذین ^{کذبا} انفسهم ^{بیات} الله ^{کفر} و ^{اجره} و ^{جوه} کفر

بهم ^و طاعوا ^{الذین} الله ^و کانوا ^{الظالمین} و ^{بدر} سیکه

انما ^{کتبت} لکم ^{میر} عهد ^و و ^{مکن} ان ^{البر} ان ^و جبر ^{ان}

روز ^{مغز} نماید ^{انما} را که ایمان ^{اور} در ^{از} راه ^{خدا} آن ^{گروه}

انما ^{کتبت} لکم ^{نحوه} در ^{نحو} خود ^{بیات} خدا ^و حقیقت ^{است}

انما ^{کتبت} لکم ^{نحوه} در ^{نحو} خود ^{بیات} خدا ^و حقیقت ^{است}

اشکار دوست داشته کفر امیاز ناهی و طغیان نهم ز در ^{بص}
 و چون از اشکاران بر آنکه فرق مردم با اختلاف مراتب ظاهر ^{شده}
 بعضی تصدیق حق می نمایند و بعضی کذب می نمایند و بعضی رسیده
 و یا فیه سخن در وقت میگویند و بعضی در آن انبیا پیشتر می نامند ^{انچه}
 از حق می آید و چون چنانچه شاهده اش آنکه صدق در قلوب آنها
 نیست و اما در دلها اینسان حس خدا و استیاد است ^{شده}
 دروغ و ما لا ینفعنا من بعد ربنا و ان ربنا لالیم ^{شده}
 خلق را در حقیقت آورده حذر آنکه دوست ابلیس را که در اندیشه
 و محب از اوست حق منصرف نموده این است که شیطان
 در نفوس ایشان در خفته طول می کشد و کل آنرا ^{شده}
 مخفی گردانیده چنانچه در این ایام دوستان در خمره ^{شده}

شمر و دشمنان در فیه میفشان سبحان الله چه نیست
 چه اشوب که هیچ دوست اشکار نیست ما هر طرف صورت
 و دشمنان و وصیت با خصمان است پس بر آن تحقیق
 و بعضی قطع که هر آنکه با آن دشمنان را در آن خراف دراز
 هرگز راهیست ^{شده} و ایمان هیچ غیر نیارده و هیچ
 حق را طبع نگشته بل الا یشتم ثب در از عامل به مکان حق
 که عمل نموده عند الله لاولان شده چگونگی و نفوس که چند کلمه
 بیایم زود حق ایا ایمان نماید و نسبت آن بشجره ایت
 و هفت سبحان الله عن ذلك و از قضا ^{شده}
 و اگر بر این اعراض تحقیق از حق و نفاق قدیر حق چگونگی این
 شجره حقیقت را اصراف و منبع برت و دشمنان ^{شده}

افق مغرب نه مغرب خون این شجره بخت گشته با اهل
تجدد مجبات خود به چنانچه سید الشهدا و علی بابا از کار داد
دوادا کرام اورا همین طریق استوار غریب استوار سلام گشته
داسم دون حق برایشان کنان در کذات دیده نشود بسیارین
این دریا حقیقت را که بهمین راه بر این نفس جیسا سگ است نه
و خود حق در محقق دانسته و حق با پایال نه اعادنا الله
کل ذلک از حفاظ رقیب اگر نه این اشتباه کار است
چگونه که قرآن حق را پایال نه و محقق در آن حقیقت خود منع خود
از دست گشته ظلم و ستم را از نیام گشته خود ما را حق گشته
علم افشانه از دست مجمع مخفیین خود دانسته ^{گفته} انالله وانا الیه راجعون
نمکان الاذل ان یکذب برین لاد و بخادج بالذین امنوا بالانوار

با خواجه

با نوا صوم در بیرون ان تیر نور الاضیحا خون با لاجر بر سینه و بیرون
ان بر خیزد انکس عن المراد از هم فرم لایعشرون پس گشته
نفس ازل اینکه دروغ کنی و تکذیب نماید در دین خدا و مگر نماید
بانه ایمان آورد بلکه آنها شک ایمان آوردند بر هانها حق
و بخوانند تا اینکه بخت پرورش شوند در زمین و بزرگان نماید خود
کنانید باین وجه امروز و بخواهند اینکه بخوف نماید مردمان را
و برگرداند ایشان را از صراط حق و آنها را در جهنم گشته که دانسته
و شتر نیستند و از ستم زید را که بکتاب سخن گوید و تکذیب
بخن نماید عمارت است هیچ صادق نخواهد گشت در راستگوئی او
زیرا لفظه حقیقت او را بطا صوابا بل تصدیق خود دوست
خود را با طاعت او از فرموده و کذات و لیس ظاهر باطن خداوند

بس هر که بهمان تدریج روز حقیقت ^{الهی} چه برزخ و انزوا حق
و نسبت کفایت نفس حق بس که او همدان کرده اند با خدا
از دلشتر این روز و علم حقیقت در آنها نیست دان کرده
از دستها را در دست کاند و دور نماند که آنرا در حقیقت
او در نفس نفس است پس هر آنکه از نفس او محبت و باطن
نفس خود را بر او است و از اقل او محبت بشود و منقاع
فانی او را مغرور خود و از حق بیست که او نماند از غفلت او محروم
که در آن لحظه است او ممنوع است او را از نفس خود را
مطیع گشت در دست هر نفس خود را شمع که در بین
مهربان چنین که او را از ایمان این روز پس تحقیق که
کسب نمودن بر چهار راه نفس خود را عرض نمودن

ارحق

ارحق از طریق که یافته و میدانستند ملاطفتیکه آنها را داشتند
و نمی یافتند زیرا که بعضی باینواع خود عرض شدند و از بسیر مخفی
گردیدند و بعضی **الاشعریه** و بعضی چون نفس است آنها
غالب گردید و عواصم از آنکه آنها را محجوب ساخت
تکذیب حق نم که جهان قوم را از بسبب داده سبحانه الله چه نیست
و از شوق سبب که حق معلوم با ایمان خواهد گشت و نفس محمول
یا جلال خواهد بود نفس حقایق پدید آید و ذات
الذات اشکال نه بسبب عدل سرودست طریق نفس
منوع صبریک به مجرد انصراف است و هر نفس بطریق در اضطرار
کجا نماند در عیان محبت و کی شدند از امکان طریق حقیقت
با بسبب امر چه بود و طریق حکم که ام نفس از دل کردن

نمی پس که حق فرمودی و ذات قدم کرمی نهی پس حق در کجا پدیدار

خدا پرگشت برهان ایمان چه بود بر این عارفان ظاهر که امام

انفوس بختی بختی است در ذات بعد مظهر استیلا که ایام

زمانی با آنکه طریق غیر نیاید اینک حق اشکال است در احتیاج

در او و چه بر است در اضطراب انقلاب تمام نمی سجا

وله الخلق دسیه الامم و کل الیه یقبلون که در فضل الایام

مضمان قبل از فرود آمدن محمد رسول الله و سر قمر فلک و بعد

محمد از فرود آمدن علی بن ابی طالب در حق فلک کائنات الشمس مجتبه

یورسند از اضمحلال مجنون فبا غما هم از فرود آمدن علی الوجه الازل

سندون حق و اصلوا الیاس عن حرام الله و کما و انزل

لا یهدون بشان کجا آورده انهمان که که رفته اند از پیش

بسته

بسته بر محمد رسول خدا و سحرمان آپیش بعد از محمد بهمان زودند

بر نقطه بیان از غیبت حقیقت پس چون بختی و پنهان

که در اقیاب حقیقت این روز دور حجاب رفت در این وقت

ان کرده از حق بختی شده زیرا که از خود ایمان و در غیبت

بوی و چون نقطه حقیقت پنهان شد در حقیقت کلمه

از حق بختی که در روز و حق نامید پس با حجاب حق

از حق در این روز افزا زنده بر وجه اول از غیبت و حقیقت

و کما انهم مومرا از راه و سفا در نهایت و بوی از راه

و ان کرده و سفا هم نشود و هم سفا میگردند و بر او اند زیرا که

و اما این شان بر از از سبب و از سبب است در روز و از سبب

توانند بوی سبب آنها واضح است در طریق انهم لایع کما

بفرض حقیقت برقی نغمه کردند و به ذات احدیت سخن نخواستند
و عیان حق از حق محو باشد بود عیان صدق و موت از حق
در تعجب شده در انقباض نور رب است علم بقادر بر الاله
و الیک هیچ خلقی بر او نیست و لذتین بیضا و نوح الازل
پوشند و بیادون زما جز بهم بچگونگی با هم الهامات الهی
فیما یشکون کذلک و ذاب الله الذین ابغوا عن الحق با تعام
پوشند و انصداد هم عن سیر الاله و انهم قوم کفر با الاله
و اعرضوا عن نقطه البیان و هم لایبصرون سیر از برای
انکه مانند میشوند با نفس ازل این روز و نفس خود شمشیر
از برای او قرار میدهند و جبهه اوقیام نمایند و در خورشید
خود ابا او مانند از برای او قرار میدهند انش و روح است

ایران

برون گرانید در مان معذب از تند دوران دانه آه و قیکه بخواب
خدا در ان التشلکت گرانید از الاله سیر علی را تغییر داده ا شباه
و اشغال از برای او پروردگار خود قرار دادند بنشین این خدا
میفرماید خدا انانی را که دور گشته از حق و دور گشته دور خود
این روز موضوع کشتن خود از راه هزایت و راستی از
دان جمع کرده بر سر گشته که کافر شده ز بیایات خدا و اعراض
نموز از نقطه بیان و ایشان بر میزند و بیانی از ان
چون در اعمال کفر نفوس خود به آتش در رخ نطف از نور
از جهت مضطرب همه در ان حاضر شده و معوض گردیده
مانند شمشیر از جهت محبت پروردگار خود قرار داده
و بجای از حق معوض شده و بلا شکر خود خسته از برای